هو العلیم

معنای ارتداد و ذکر بعضی از آیات و روایات در این باب

بررسی فقهی جحد، انکار دین و توبه مرتد

سلسله دروس خارج فقه – ارتداد - جلسه دوم

استاد
آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی
قدّس‌الله‌سرّه

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾[1].

یکی از آیات مورد بحث ما است. اما آیه یک نمی‌گوید، بلکه ظاهر و صریح می‌گوید که مرتدان از دین خدا هم هستند. این آیه می‌گوید: «فسوف یأتی الله بقوم یحبهم و یحبونه» یعنی خداوند در آینده قومی را می‌آورد که خدا را دوست دارند و خدا هم آنها را دوست دارد. این آیه می‌گوید که خداوند در آینده قومی را می‌آورد که دارای صفات برجسته‌ای هستند و آن صفات برجسته را خداوند در آنها قرار داده است. این آیه می‌گوید که خداوند در آینده قومی را می‌آورد که دارای صفات برجسته‌ای هستند و آن صفات برجسته را خداوند در آنها قرار داده است.

یعنی «یرتد» از «ردّ» است[2]. «ردّ» یعنی برگشت و رجوع. «مرتدین» یعنی برگشتگان. «مرتدین» یعنی برگشتگان. «مرتدین» یعنی برگشتگان. «مرتدین» یعنی برگشتگان.

دلالت این آیه

این آیه از آیاتی است که بعد از رحلت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل شده است. این آیه از آیاتی است که بعد از رحلت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل شده است. این آیه از آیاتی است که بعد از رحلت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل شده است.

دلالت این آیه بر وجوب جهاد و مجاهدت

این آیه می‌گوید که خداوند در آینده قومی را می‌آورد که دارای صفات برجسته‌ای هستند و آن صفات برجسته را خداوند در آنها قرار داده است. این آیه می‌گوید که خداوند در آینده قومی را می‌آورد که دارای صفات برجسته‌ای هستند و آن صفات برجسته را خداوند در آنها قرار داده است.

[1]: ص 351، ج 1، سایت الله. آیه 54 سوره مائده (5).

[2]. ص 104، ج 4، مکارم آقای قرائتی.

[3]. ص 56، ج 2، مکارم آقای قرائتی.

مطرح شد، گفته می‌شود: «فلانٌ لم یعتقد بذلک» یعنی اعتقاد ندارد؛ مثل اینکه من اعتقاد ندارم که برف و یخ آمده، طرف می‌گوید: «إنی لم أعتقد بنزول المطر» یعنی: «نمی‌گویم آمده است، لذا می‌گویم».

کدام اصلی مبحث ترادف است

ما یک قوت «مطر» را می‌بینیم که آمده است و به نزول مطر علم دارم، در عین حال بحث می‌کنم. بحث ما در لفظ است و در معنا بحث نداریم و این لفظ را برای معنای «علم به شیء و عدم انکار شیء» وضع کرده‌اند و این مطلب را در اصول فقه بیشتر توضیح می‌دهند. ما در باب ترادف بحث داریم که آیا این دو لفظ برای یک معنا وضع شده‌اند یا نه؟ و این بحث را در باب ترادف مطرح می‌کنیم، نه در باب اعتقاد. به عدم الاعتقاد ترادف نمی‌گوییم بلکه به عدم ترادف، بحث را لازم می‌گیریم، نه عدم الاعتقاد را.

در اینجا می‌فرمایند: ﴿یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا مَنْ یَرْتَدَّ مِنْکُمْ عَنْ دِینِهِ فَسَوْفَ یَأْتِی اللَّهُ بِقَوْمٍ یُحِبُّهُمْ وَیُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ أَعِزَّةٍ عَلَی الْکَافِرِینَ یُجَاهِدُونَ فِی سَبِیلِ اللَّهِ وَلَا یَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِکَ فَضْلُ اللَّهِ یُؤْتِیهِ مَنْ یَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِیمٌ﴾ یعنی کسی که در اعتقاد و دین برگردد، خدا بحث می‌کند، خدا قوم دیگری را می‌آورد که اینها مدافع دین هستند.

نمونه‌ی عرفی در نظر گرفتن ظهور لفظ در ترادف

این است ـ همین بحث می‌کنیم ـ إن شاء الله جلسه‌ی آینده هم بر این راه است که آیا در این آیه شریفه هم بحث ترادف است یا نه؛ یعنی کسی که از دین برگردد یعنی از دین خدا برگردد یا نه؟ ﴿مَنْ یَرْتَدَّ مِنْکُمْ عَنْ دِینِهِ﴾ که می‌گوید: در شک بین ثلاثة و اثنین می‌گوید: در حج جایز است که دو دارد یا سه دارد؟ من به این لفظ می‌گویم: «در عین حال ظهور این لفظ در ترادف است؛ یعنی کسی که از دین برگردد» و این را از باب ترادف می‌گوییم. ﴿مَنْ یَرْتَدَّ مِنْکُمْ عَنْ دِینِهِ﴾ که ظهور لفظی در ترادف دارد، نه در عرف مسلمین. عرف مسلمین در ترادف نیست.

آیا ترادف است یا نه

پس ترادف به چه گفته می‌شود؟! ترادف به کنار، تحقیق اصل شریعت گفته می‌شود. ترادف به این می‌گوییم که بحث می‌کنیم، به این می‌گوییم که آیا این دو لفظ برای یک معنا وضع شده‌اند یا نه؛ یعنی آیا «ارتداد عن دین» به معنای «رجوع عن دین» است یا نه؟

نکته‌ی مهم در بحث این است که «أشهد أن لا إله إلا الله و أن محمداً رسول الله» یعنی چه؟ آیا این دو شهادت است یا یک شهادت؟ آیا این دو شهادت، دو شهادت مستقل‌اند یا یک شهادت؟ بله، اگر دو شهادت مستقل‌اند، باید جداگانه بیاورند ـ حتی با فاصله ـ اگر یک شهادت است، دو جزء یک شهادت‌اند.

یعنی کسی که «ارتد عن دین» یعنی از دین برگشت، عرض ما هم به همین است. در بحث، نظر ما این است: بله، برگشت

که از دین برگردد. آیا انکار احکام دین لازمۀ انکار رسالت نیست؟!

شخص مسلمانی بود و معروف هم بود، یک وقت با او صحبت می‌کردیم، می‌گفت:

> من خدا را قبول دارم، پیغمبر را هم قبول دارم که چنین پیغمبری بود اما این احکامی را که آمده است قبول ندارم. نماز نمی‌خوانم ولی فقط در دلم به یاد خدا هستم. روزه نمی‌گیرم ولی به فقرا کمک می‌کنم و اطعام می‌کنم.

آن موقع در جواب ایشان این‌طور گفتم که ما بحثی داریم که می‌گوییم: «اعتقاد به شیء، اعتقاد به لوازم شیء است». من‌باب‌مثال آیا ممکن است که شما بگویید: «قبول دارم که زید پسر عمرو است اما اینکه عمرو پسر خالد است را قبول ندارم!»

یک‌وقت بحث را می‌برید در انتساب عمرو به خالد و می‌گویید: در انتساب عمرو به خالد شک دارم. ولی یک‌وقت بحث را آنجا نمی‌برید بلکه می‌گویید: «دلم می‌خواهد!» من اعتقاد به اینکه زید پسر عمرو است دارم ولی بالاترش را اصلاً اعتقاد ندارم و نمی‌خواهم قبول کنم. می‌گوییم که اگر شما این مرتبه را قبول می‌کنید، باید مرتبۀ بعد را هم قبول کنید!

یک‌وقت هم می‌گویید: «من در عدم انتساب عمرو به خالد دلیل دارم؛ دلیل دارم که انتساب عمرو به خالد خلاف است.» این یک مطلب دیگر است و به این نمی‌گویند که اعتقاد به شیء موجب اعتقاد به لوازم شیء هست.

یک‌وقت طرف این را نمی‌داند، و اصلاً از این مطلب غافل است و همین‌طور دلبخواه می‌گوید که من انتساب زید به عمرو را قبول دارم ولی بقیه‌اش را نه. اگر انتساب زید به عمرو را قبول داری باید انتساب عمرو به خالد را هم قبول‌کنی، باید انتساب خالد به بکر را هم قبول‌کنی، باید انتساب بکر به صابر را هم قبول‌کنی؛ اینها مسائلی هستند که لازمۀ یکدیگرند. من‌باب مثال یکی بگوید که من ماء را قبول دارم اما هیعان ماء را قبول ندارم! نمی‌شود! یا من‌باب مثال شمس را قبول دارم اما اضائۀ شمس را قبول‌ندارم! نمی‌شود!

تلمیذ: شاید به شبهه‌های این لوازم را لازم نمی‌داند؛ مثلاً معتقد است که پیغمبر اکرم صلّی الله علیه و آله و مسلّم این احکامی را که آورده درست است ولی برای آن زمان بوده است دون این زمان. آن‌وقت منکر می‌شود و می‌گوید که برای این زمان نیست.

استاد: نه‌خیر، ما دربارۀ این بحث نمی‌کنیم. آنچه که به ایشان گفتم و نتوانست جواب دهد این بود که یک‌وقت شما در حکمی از احکام شک می‌کنید و می‌گویید که مثلاً حکم صوم برای صحّت بدن است، «**صوموا تصحّوا**».[1] این «**صوموا تصحّوا**» آیا تمام‌الملاک در این حکم است یا جزءالملاک است؟ نتیجۀ این صوم چه

1: بحار الأنوار، ج ۹۳، أبواب الصوم، باب 30، ص ۲۵۵، ح 63693.
«و قال النبیّ صلّی اللّه علیه و آله و سلّم: **صوموا تصحّوا.**»

مَد و نوخ یارب ّرضم دیریسیلگ یرت و لورتسلک و یبرچ داوم هک تسا نیا موصعئجیتزلاثمبابن م ؟دوشیم ،لورتسلک مامتم ینالوتیم نآ ءطساوبه هک دوشیم فشکی یاود و وراد ک یدنلآ ،بوخ رایسب .دربیم نیزا ار نیاربانب !میربب نیزا هتفه ک یتدم رد ار اهنیا ءمه و هروا ،ک یروا دیسا ،تاموسم امتم ،دیریسیلگ یرت ،م هکدیوگب وا هبدناوتیم نانسا .دوریم نیزا مهم موصب وجو و دوریم رانکم موصرگید ،تسه هبشن یا رگا ی رهاظت اکلام ی ارب طقف ،عرش م اکحا و تسا ب ّرقت ی ارب م موصب وجو ،تسا ت ّحص زا ی الدج م موصب وجو نیا زا ولیک دصا مشرگا و تسا الله ی لإ ب ّرقت و ی ناحور ت اکلام ،عرش م اکحا زا دصرد دونِت اکلام .دنادمدماین ندب ی ارب ی تملاس و ت ّحص نامهم موصل ءزا ی کی ،هلب !دوشیمن هتشادرب م موصب وجو ،دیروخبم هار اود .تسا حیحص نیا ی نعی؛دنیوگیمن دالدترا نیا هب .دنامهفیم ار ب لطم ،درف نآ هبروطنیا نانسا .تسا

نید م اکحا رکنم ص خشا بن درک ث حبءقیرط

هتفگت هجیب ًلاصا ربمغیپ !م ناوخبم هاوخیمنم و ،م ناوخیمنم ازامن هدنب ًلاصا هکدیوگبی صخشرگا اما و هدمآ الدخ فرط زا م ّلسو هلآ و هیلع الله ی ّلص ربمغیپ هکدیوگب ار ب لطم نیا دهاوخیم ص خشن یا !تسا رد و دیاپ ینالآ ل وسر نیم هرگ ی نعی !م رادنل وبق دیامرفیم ل وسر نیا هکار ی ماکحا اما هدوب ل وسر ت ثعب هکدوبن یا وا هب م لاکشا ن م !م هدیمنم اجنا ن م ،تسا ب جاو و هدب م اجنا ار راکنیا دیوگبو دتسیاب ن م ل باقم هکدیدرفی نعی !؟هچ ی نعی ل وسر ت ثعب ،دیراد ل وبق ار ل وسر ت ثعب رگا و دیراد ل وبق ار دیحوت امشرگا :م تفگ ،تسا هدش زابی توکلم و ی بیغل ئاسم هبوا نیع و ت ریصب هکی صخش .دنکیمنم اونعار ی ب لطم دوخ رظنق بط ی مدآ ابتشا ی حو ی ّقلت رد هکی صخش ،تسا هدرک روبع ی ناسفنب ئاوشو ی ناسفن ی اهاوه و س فنز ا هکی صخش ص خشن یا رگا ،دنکیمنم اجنا ابتشا ی حو ءاقلا و ادا رد هکی صخش ،دنکیمنم اجنا ابتشا ی حو ظفح رد هکی صخش ،دنک .تسا ن یا ض رف !؟«م هدیمنم اجنا» :دیوگبدناوتیم نانسا ایآ ،«تسا ب جاو» :دیوگبن انسا هب

ت ثعب رکنم ص خشا بن درک ث حبءقیرط

ی م ناصقن رد ار ث حب ،م یربیم دیحوت رد ار ث حب ام «!م رادنل وبق ار ت ثعب ًلاصا» :دیوگبرگا ت قوک ی ت ابثا ار ت ماما و ت الاسر ،ی دیحوت ث حابم نیا زا و م یربیم ف طلار ث حب ،م یربیم ل خرد ار ث حب ،م یرب .م ینکیم

م اکحا ءرابرد ط قف ،درادنل ث حب م هم ت الاسر ءرابرد ،درادنل ث حب دیحوت ءرابرد ص خش اًعقاو ت قوک ی هبدناقتعا ءی شک ی هبدناقتعا هک ت ّیصوصخ نیا ب ا ؛تسا ` ت الاسر ی فنز :م ییوگیم وا هب .درادن ث حب تسا دلاخ نبا هکار ورمع ی لو دیشاب هتشاد ل وبق ار ورمع نبا امش هکدوشیمنم ل اثمبابن م .تسا ءی شم زاول هبهکدوشیمنم .دیشاب هتشاد ل وبق دیاب م هار رتلاب ،دیراد ل وبق ار ب سن یا امش هکی تقو !دیشاب هتشادنل وبق .تسا س شمک فنیلا م زاول زا ه ئاضا نوچ ،دیشاب هتشادنل دناقتعا س شم ئاضا هب اما دیشاب هتشاد دناقتعا س شم

بنابراین نکتۀ مهمی که در بحث ارتداد وجود دارد این است که ما در این بحث، آیۀ قرآن داریم که ﴿مَن یَرتَدَّ مِنکُم عَن دِینِهِ﴾ یعنی کسی که از دین برگردد، دین را کنار بگذارد، کنار گذاشتن دین یعنی کفر به الله، یعنی کافر شدن به خداوند متعال. این انکار دین و جحد به دین و جحد به احکام دین، تکذیب بسیار مهمی است که در این آیه مطرح می‌شود. البته جلسۀ آینده راجع به این مطلب بحث می‌کنیم.

بناءعلیٰ‌هذا اوّلاً اگر شخصی به سبب عدم مطالعه، عدم تفحّص، عدم اطلاع و جهل بگوید که این فرع وجود ندارد، من‌باب‌مثال در حج، مرجحی وجود ندارد یا من‌باب‌مثال شرب بعضی از چیزها موجب بطلان صوم نمی‌شود، مثلاً شرب دخان موجب بطلان صوم نیست، این مطلب یعنی انکار و نفی حکمی از احکام، و موجب انکار دین نیست. چه بسا این همه مجتهدین هستند که با همدیگر اختلاف دارند؛ یک مجتهد شرب توتون را موجب بطلان صوم می‌داند و یک مجتهد شرب توتون را موجب بطلان نمی‌داند، آیا باید بگوییم که یکی از اینها مرتد است؟! این که معنا ندارد! همین‌طور مطالب و مسائل ضروری دین که این مسائل ضروری از مسلّمات دین نیست، یعنی ضروری است اما جزء مسلّماتی که عرف هم این را یکی از مسلّمات بدانند نیست؛ مانند حرمت زنا که آن را از مسلّمات دین می‌دانند.

حالا ممکن است شخصی در خصوص نکاح و کیفیّت نکاح اشکال کند و فتوای داشته باشد. این مسئله قابل تأمّل است! من‌باب‌مثال آیا عِدّه، مختصّ به علم به انعقاد نطفه در نکاح مجدد است یا اینکه عِدّه از لوازم طلاق است، ولو با علم به عدم انعقاد نطفه؟ این مسئله‌ای است که جای بحث دارد و ممکن است الآن افرادی باشند که معتقد باشند بر اینکه علّت برای تشریع عِدّه در طلاق انعقاد نطفه است و دخول نیست؛ یعنی نفس دخول موجب عدّه نمی‌شود، لذا در طلاق غیر مدخولٌ‌بها می‌گویند که عدّه ندارد، به‌خاطر اینکه دخول نشده است. حالا یک‌وقت صحبت در این است که چون زن مدخول‌بها است باید عدّه نگه دارد؛ یعنی عدّه به یک مسئلۀ روحانی تعلّق گرفته است، یک مسئلۀ غیر ظاهر که عبارت است از تماسّ «رجل» با «مرأه». تماسّ «رجل» با «مرأه» به‌نحو حلّیت ـ به‌نحو حرمت عدّه ندارد ـ فی‌حدّنفسه موجب عدّه است. ممکن است کسی این حرف را بزند و در مقابل ممکن است کسی بگوید که ما از لسان روایات نفس تماسّ «رجل» با «مرأه» را که دخول است، موجب عدّه نمی‌دانیم بلکه انعقاد نطفه را که موجب خلط میاه است موجب عدّه می‌دانیم. چون انسان با عدّه می‌فهمد که آیا این «مرأه» حامل است یا غیرحامل و موجب اختلاط میاه و شبهه نمی‌شود.

قضیۀ زیاد بن ابیه پیش نمی‌آید که ده یا دوازده نفر ادعای پدری او را داشتند![1] زیاد بن ابیه خیلی پدر

1 جهت اطلاع بیشتر به الکامل فی التاریخ، ج 3، ص 443؛ تاریخ ابن خلدون، ج 3، ص 9؛ الاخبار الطوال، ج 1، ص 219 رجوع شود.

ای امزهجا و ل ئاسو رطاخهب ایلاح ،درکادیپ «اهبلوخدم» رد هفظدقاعنا مدع هبم لعی صخشرگا لاح ،دراد دقاعنا عانتما و درادن دوجو هفظدقاعنا نکما و درادن م حرً لاصا نز ض رفرب هکنیا ای دنراد دوجو نآلا هک هنید نع ّدترإ» هکم ییوگب م ینا وتی منا جنیا رد .دراد دوجو ثحب ی اج ت روصن یارد». اگرچه عدّه یک حکم ضروری از ضروریات اسلام است و از مسلّمات عندالفریقین است ـ هم عامه و هم شیعه قبول دارند ـ ولی صحبت در این است که منشأ این مسلّمات عبارت است از اشتهار فتوایی براساس این ملاک. حالا اگر آن فتوا براساس ملاک دیگر تغییر پیدا کرد، این مسلّمات هم در اینجا ازبین می رود و تصویر خودش را ازدست می دهد.

ص اصقرا کنا ی سکل اثمب ابن م !دوشی منادال ترا ب جوم رکنا ف رص !تسا م هم ی لیخ هلئسم ن یارب نب م الاسا رد ی اهلئسم رکنا ،دنتسه حیحصریغ م اکحا ،م اکحا ن یا :دیوگب ایتسیز م الاسا رد ص اصقا :دیوگب و دنک گ نهرف و ط یارشت حتاًعقاو دناه درک رکنا ار ب لطم ن یا هک ی دارفا تسا ن کمم اسبه چ .دوشی منادال ترا ب جوم و زاین وچ ،تسا ه درک ت قرس ی صخش ل اثمب ابن م ؛دننیبی م ف لاخ ار م اکحا ن یا هک دنناه تفرگ رارق ی اهفاقث و ،تسا ه درک انز ی صخش ل اثمب ابن م ای !دوشی منا !؟دینک ع طق ار ش تسد هک دنیوگب دیاب ایآ ،تسا ه تشاد ج ایتحا ی بلطم ی صخش ل اثمب ابن م ای !؟ی طیارش ه چ ابا !؟دینک م جر ار وا و دینک راسگنس ار وا دیاب هک م ییوگب ایآ لاح !؟دینز به نایزات ه برض داتشه هک م ییوگب دیاب ایآ ،تسا ه درک ی رمخ ب رش و تسا ه درک ی فلاخ و تسا ه تفگ ار !؟ی طیارش ه چ رد

ابا .تسا ه تفرگ ه مشچرس و ت أشنی کلام ه چ زا ه دیقع ن یا راهظا و زارب ا و ن ایب هک م ینیبب دیاب ی لکروطه ب دیوگ ی م ی صخش ل اثمب ابن م .ددرگنرب ت عیرش رکنا ه با هنیا زا ی لیخ ًلاصا هک تسا ن کمم ،ه یضق ن یا ه ب ه جوت ل وبق دیامرف ی م م ّلس و ه لآ و ه یلع الله ی ّلص ربمغیپ ه چنآ ،م راد ل وبق ار ن ید] ن م ،م راد ل وبق ار ت عیرش ن م ه ک ه ب ی لو م یزادرپ ی م ار س مخ ام» :دنیوگ ی م ه ک دنتسه اهی لیخ ن لآ !دناه درواَرد اهدنوخآ ار م کح ن یا اما [م راد ی م م هً أعقاو و «!م یهدی م ارقفه ب ار س مخ ام ،دنتسه روطنآ و روطن یا اهنیا ن وچ م یزادرپ ی منا اهدنوخآ ن یا رایسب و تسا ن اوخزامن و ه دیشارت ار دوخ ش یر هک تسا ی درم .م راد س امتا اهنیا زا ی لیخ اب م دوخ ن م !دنهد ف ورعم راتفر ن سحو ت ناما و ت اقدصه ب و تسا ک اپ م شچ ی لیخ و دراد ی اهسسؤم ی یاجرد و تسا ی نیما درم ،تسا ف یعض وا ه ک دنیوگ ی م م هم اهنآ ،دننک ی م ددرت م هم اهرتخد ،دننک ی م ددرت اجنآ رد م هم ی دایز ی اهنز .تسا ل یصحت اجنیا رد و دنیآ ی م ن اشیاهرتخد ،دنتسرف ی م ه سسؤم ن یا ه با ر دوخ ی اهنز رطاخ ن انیمطا اب م درم ًلاصا

---

[1]:(ف لاتخا ی ردقاب) 324 ص ،4 ج ،ریدغلا .

:دابع ن اب حاصلا لوق

راصقه یبأ راد ن اطیخ *** ه رذع ه بصئ ی لع دّهف

ار وا هکیتقو .میراد مهاب یکیلع و ملاس یلو تسیند قیفر ،تسا انشآ نم اب اًبیرقت مه صخش نیا و دننکیم
:تفگیم .مدید یمظنم و نیما و کاپ صخش رایسب ،مدید

مزجعلاراد نیا هب ،مادرک کمک ردقنیا لاسما ماتیلاراد نیا هب نیبب نک هاگن ،منکیم کمک نم
ناشدوخ هک مهدیمن سمخ اهدنوخآ نیا هب اما ...و مادداد ردقنیا ارقف نیا هب ،مادرک کمک ردقنیا
!دنروخب

نم رگا تسا هدرک لقن میارب و تسا هدید اهنیا زا شدوخ طیحم رد وا هچنآ !درادن ریصقت هراچیب نیا
ـ تسا اهنا تسرهش زا یکی رد ـ تسا هدید هک ار یلئاسم نآ و هدید اهنیا زا هچنآ !مدادیمن مدوب وا یاجهب مه
اهقف همه نیا !؟تسا دترم دنکیم سمخ رارکا هکی صخش نیا هک میوگب ایآ لااح .تسا هدشهیضق نیا بجوم
،تسا دترم صخش نیا هک میوگب مینا وتیمن اما دناهداد سمخ رکنم دادترا هب اوتف ،سمخ باتک یادتبا رد نلاآ
.درادن یابا قافنا زا و تسا رادتنا ما ،دنکیم لمع تقادص اب ،دناوخیم زامن و !دنکیمن دی راکنا هک وا نوچ
قافنا ءارقف نیا هب دریگیم قلعت وا هب هک هچنآ مینو ربارب کی مدید مدرک باسح ار شلاوما سمخ هکیتقو نم
لوبق مادکچیه هک میوگب ایآ !؟تسین لوبق اهنیا هک میوگب وا هب ایآ !میوگب هچ وا هب هک مدنام نم !تسا هدرک
ۀمه هک میوگب لوا زا رگا .دنک ارادم وا اب مک مک دیاب مدآ لااح !شاب هیور نیمه رب امش ًلاعف :متفگ !؟تسین
ییاپ ایاجنیا یهاوخیم مه وت !یتسه اهدنوخآ ۀیقب لثم مه وت هک دیوگیم ،تسا مارح اهنیا ۀمه تسا لطاب اهنیا
!؟دیتسه هجوتم ایآ !یراذگب هلاک ار امرس و

نید و تعیرش لصا هب راکنا و دحج نیا ینعی ،دراذگب رانک ار نید ینعی ﴾هِنید نَع مُکنِم دَّتَری نَم﴿
یاهباتک رد روطنیمه و هعیشلا لئاسو رد مه یتایاور ساسا نیا رب .دنیوگیم دادترا نآ هب اجنیا رد ؛ددرگرب
و رفاک ثحب رد .هقف باوبا ریاس رد روطنیمه و مینا وخیم ار اهنآ تسه اجنیا رد هکی بیترت هب هک میراد رگید
هنیمز نیا رد یتایاور ثاریم ثحب رد .مینک لقن ار تایاور ۀمه دیاب هک میراد یتایاور تاساجن ثحب رد
.میشاب هتشاد باوبا نیا هب یلامجا هاگن کی لااح .دنتسه فلتخم رایسب تایاور .مینک حرطم دیاب هک تسه

:لوا تیاور

یبا نع ملسم نب دمحم نع بوّیا یبا نع بوبحم نب نسح نع هدانساب نیسحلا نب یلع نب دّمحم
تیارا :تلق لاق «حابم همدف هبذک و هتوبن لاسرم ایبن دحج نم و» :لاق ٍثیدح یف ملاسلا هیلع رفعج
نع دترم رفاک وهف هنید نم و هنم یءرب و الله نم امامإ دحج نم» :لاقف ؟هلاح ام مکنم مامإلا دحج نم
کلت یف حابم همد و رفاک وهف الله نید نم یءرب نم و الله نید نم هنید و الله نم مامإلا نأل ملاسإلا
نموملل حابم همدف هلام و هسفن دیری نموم ب کتف نم و لاق و لاق امم الله یلإ بوتی و عجری نأ لاإ لاحلا
[1].«لاحلا کلت یف

.تسا هدرک لامعتسا ار دوحج ظفل اجنیا رد ترضح

1. ح 544، ص 1، باب ،دترملا دح باوبا ،18 ج ،هعیشلا لئاسو .

؟تسا راکنا دحجا ایآ :ذیملت

.تسا راکنا ،هلب :داتسا

؟ ... دشاب حضاو هکنیا ینعی ایآ :ذیملت

.دشاب دانع ماقم رد و دشاب حضاو شدوخ یارب ،هلب :داتسا

َمامِلإا نّلأ» .مینک هدافتسا تیاور نیا زا یدایز بلاطم میناوتی م هک تسا فیرش رایسب تیاور کی نیا **بَوُتیَ و عَجرِیَ نأ لّاِإ**» :دیامرفی م دعب ،دنکی م نایب ار تلّع اجنیا رد ترضح ؛**«ِالله نید نِم ُهنید و ِالله نِم** .میراد دادترا ةرابرد «**هَل ةبوت لاف**» دیآی م شدعب هکی تایاور رد یلو دراد هبوت تابثا اجنیا رد «**ِالله یلِإ**

:تسا هدمآ نآ رد هبوت یفن هک تسا یفاک زا حیحص تیاور :مود تیاور

نع أعیمج ٍدایز نب لهس نع انباحصا نم ةّدع نع و هیبأ نع میهاربإ نب یّلع نع بوُقعی نُب دّمحُم **نَم»** :لاق ِدترُملا نع ملاسلا هیلع رٍفعجابأ تُلأس :لاق مٍلسُم نب دّمحُم نع نیزر نب ءلاعلا نع بوبحم نبا **دق و ُهل ةبوت لاف ِهملاسإ دعب ملّس و هلآ و هیلع الله یّلص دٍّمحُم یلع لَزنُأ امبِ رَفَک و ملاسلإا نِع بَغِر ِهدلُو یلع کرَتَ ام ُمَّسقُی و ُهتأرما ُهنِم تْناب و ُهلُتَق بَجَو**«.[1]

.دنکی م لقن دایز نب لهس زا ار تیاور نیا مهخیش بانج

یتاعورف و دراد یتاعبت نوچ مینکت قد تیاور نیا یور دیاب و تسا یمهم تیاور رایسب :موس تیاور :دیامرفی م ،دوشی م عّرفتم تیاور نیا رب

ملاسلا هیلع ِاللهدبعابأ تُعمس :لاق یطاباسلا رٍامع نع مٍلاس نب مِاشه نع بوبحم نبا نِع دانسلإاب و **ُهبّذک و ُهتوّبُن ملّس و هلآ و هیلع الله یّلص ادمحُم دَحَج و ملاسلإا نَع دّترا نیملسُم نیب مٍلسُم لّک»** :لُوُقی **ُهتأرما دُّتعت و ِهتثرو یلع ُهلام ُمَّسقُی و دّترا مویَ ُهنمِ ةٌنئاب ُهتأرما و ُهنم کلِذ عَمِسَ نمَلِ ٌحابُم ُهمَدَ نّإف ةّدِع اهنع یفّوتملا اهجوزَ و یلع مِامِلإا نأ ُهلُتقی و لا ُهبیتتسیَ.**«[2]

،دوشی م دترم هکیزور زا یعنی «**... و دّترا مَوی هنم ةٌنئاب ُهتأرما و**» :دیامرفی م هک تساجنیا رد هتکن یمرابوا رب دادترا ماکحا ،دوشی م دترم هکیزور زا مینادب دیاب ام ،تسا یمهم ةلئسم نیا .تسا نئاب وا ةأرما !دوش

ِهتثرو یلع ُهلام ُمَّسقُی و دّترا مویُ هنمِ ةٌنئاب ُهتأرما» تسا دترم هکیزور زا هک دیامرفی م تیاور نیا **و ُهنِم ئِرَب و ِالله نم ًاماِإ دَحَج نَم**» :دیامرفی م لوا تیاور و «**اهجوزَ اهنع یفّوتملا ةّدِع ُهتأرما دُّتعت و بَوُتیَ و عِجریَ نأ لّاِإ**» :دیامرفی م همادا رد و تسا دادترا بجوم دوحج «**ِملاسلإا نِع دٌّترُم رٌفاک وُهف ِهنید نِم**» دادترا مدع زا فشک هکنیا ای ؟دنکی م دادترا مدع زا فشک هبوت نیا ایآ .دنک هبوت و ددرگرب هکنیا رگم ؛«**ِالله یلِإ** ای ؟دنک دّدجم حاکن ،هبوت زا دعب دیاب نز نیا ایآ ؟تسا دادترا ماکحا بّترت مدع بجوم هبوت نیا هکلب دنکی مَن

[1] 2. ح ،نامه .

[2] 3. ح ،نامه .

اینکه این توبه کشف می‌کند از عدم ارتداد واقعی؟ اینها نکته‌های بسیار مهمی هستند که در این روایات وجود دارند، یعنی حرف دارند و باید بعداً به اینها برسیم.

ما الآن این روایات را می‌خوانیم و بعداً بحث کلّی می‌کنیم. آخرین بحث ما اجمع روایی است. یعنی وقتی که مطلب را در مورد ارتداد تمام کردیم، تازه باید سراغ روایات بیاییم و خلاصه ببینیم که متون در اینجا برای ما چه مطالبی دارند. این هم یک مطلب.

روایت چهارم: اسناد شیخ است.

عن محمّد بن یحیی عن احمد بن محمّد عن علیّ بن الحکم عن موسی بن بکر عن الفضیل بن یسار عن أبی عبدالله علیه السلام أنّ رجلاً من المسلمین تنصّر فأتی به امیرالمؤمنین علیه السلام فاستتابه فأبی علیه فقبض علی شعره ثمّ قال: «طؤوه یا عباد الله»، فوطئوه حتّی مات.[1]

این روایت می‌فرماید که حضرت او را توبه دادند؛ «فاستتابه»، در روایت دوم داشتیم که «فلا توبة له»، باید این دو را لحاظ کرد. این «فلا توبة له» به چه منظوری است؟ «فاستتابه» که در اینجا داریم به چه منظور است؟! «فأبی علیه»، یعنی اباء کرد، عناد کرد.

روایت پنجم: این روایت ظاهراً خلاف روایت قبل است.

عن العمرکی بن علی عن علیّ بن جعفر عن أخیه أبی الحسن علیه السلام قال: سألته عن مسلم تنصّر قال: «یُقتل و لا یُستتاب» قلت: فنصرانی أسلم ثمّ ارتدّ قال: «یُستتاب فإن رجع و إلّا قُتل.»[2]

حضرت می‌فرماید که او باید کشته شود و توبه داده نشود. از اینجا متوجه می‌شویم که روایت قبل مربوط به زمان امیرالمؤمنین علیه السلام است که در زمان امیرالمؤمنین همهٔ اینها مسبوق به کفر بودند و قبلاً کافر بودند. در زمان امیرالمؤمنین و پیغمبر صلّی الله علیه و آله وسلّم ملّی بودند ولی در زمان موسی بن جعفر علیهما السلام همه فطری هستند؛ چون قبلاً نطفهٔ اینها از ابوین مسلمان یا احدهما المسلم منعقد شده است، بنابراین حکم در اینجا فرق می‌کند و کیفیت حکم تفاوت پیدا می‌کند.

مطلب در اینجا خیلی مشکل می‌شود که اگر قرار بر این است که توبه داده شوند، این توبه در چه وقت است؟ اگر قرار بر این است که توبه داده نشوند، در چه وقت است؟ آیا حتی مرتد فطری را باید توبه داد یا اینکه باید توبه داد؟ اگر باید توبه داد، چرا در این روایت دوم دارد: «فلا توبة له»؟! منظور از توبه در اینجا چیست؟ آیا رجوع به عقائد اولیه است یا ظاهراً منظور از توبه در اینجا فرعید از این عقائد ثانویه است؟ اینها مسائلی است که خیلی مورد دقت و بحث قرار می‌گیرند. اگر شخصی عن عدم جحدٍ به‌حسب ظاهر مرتد شود و جحد نداشته باشد چرا در مورد فطری نباید توبه داده شود؟! چرا «فلا توبة له»؟! در مورد ملّی چرا

1. همان، ح 4.
2. همان، ح 5.

یمنی‌قرفو دن یا س‌پ ،تسا راکنا و دحجی‌ور زا مهرگا !تسا دحجم‌دع زا هکن یا !؟دوشهداد هبوتدیاب ودرهـ !؟دنکی‌می‌قرفهچ !دنکراکنا ی‌لم‌راکنا و دحجی‌ور زا ایدنکراکنا م‌لسم ،دانع‌و راکنا ی‌ور زا هچ ؛دننک .هم‌ینکی‌م‌تبحص‌اهنیا هبع‌جار أدبعلاهاشنإ هکدنتسه‌ثحبلباق‌اهنیا ،هصلاخ !تسا دانع ،دانع‌و تسا دانع

رگید ل‌ئاسم ـ ل‌ئاسو هدجه‌دلج ،درتم‌ب‌اوبا‌ثحب‌درد ،دنتسه‌بلطم‌نیا هبوطبرم‌هکی‌تایاور لاحا هبوطبرم‌کردنتسم‌رد‌هکاری‌تایاور و ـ تسینم‌زلاًلاعفو تسا‌کلذ‌لاثما و ثاریم ،فارش ،تاساجنه‌بوطبرم ةّیردق‌هبوطبرم‌هکی‌ماکحا ،دنتسه‌تلاغ‌هبوطبرم‌هکی‌ماکحا‌روطنیمه .دننک‌هعلاطم‌اقفر‌دنتسه‌ترم ـ !دنتسه‌ی‌لکشم‌ل‌ئاسم‌رایسب‌اهنیا‌هصلاخ ـ دنتسه‌ض‌یوفتو ربجه‌بن‌یلئاق‌هبوطبرم‌هکی‌ماکحا و دنتسه 570ات 544 ةحفص‌زا ار‌اهنیا م‌امتـ .دنکی‌م‌مهتشار م‌لسو هلآ و هیلعاللا ی‌لصربمغیپ‌ًلاثم‌هکی‌سکم‌حایـ هچناطقفام‌نوچ‌تسا‌بوخی‌لیخ‌دننک‌هعلاطم‌ـ تسا‌ام‌تسد‌رد‌هکی‌باتکن‌یا‌قبطـ .م‌ینابزخی‌مذاره‌همو م‌ییوگی‌م‌هدنیآ ةسلج‌رد‌تسه‌نامرظ‌درومـ

؟دوشی‌م‌دادترا‌ب‌جوم‌تبوبنراکنا‌ل‌ثم‌تامات‌راکنا‌ایآ :ذیملت

.دنکی‌مذی‌قرف :داتسا

هکلبو تسیندیزوروضتامات‌نوچ‌تسیندادترا‌ب‌جوم‌تامات‌راکنا‌هکدنال‌ئاق‌اهی‌ضعبنوچ :ذیملت .تسای‌رظن

ی‌م‌تاعورف‌زا‌ایدنادی‌م‌ن‌ید‌ل‌وصا‌زا‌ار‌تامات‌ا‌هصخشم ،آیا‌هکتسا‌نیا‌هبا‌هنیا‌م‌امتتشگزب :داتسا راکنا‌تشگزب‌هکنیا !؟هنایتسا نیملسملا نمٌدحَا هُرکنُیلا هکی‌تایروورضزا‌ایآ ؟تسای‌روورضءزجایآ .داند ل‌وبقدشاب‌هلئسم‌نیا‌ن‌ید‌نآ‌رد‌هکاری‌نید ،م‌رادنل‌وبقار‌ن‌ید‌ن‌مًلاصا» :دیوگی‌م ،تسا‌ن‌ید راکنا‌هبًلاصا «!م‌رادنـ

ارتشگزب‌همه‌هکدنتسه‌مکحو تفسان‌چم‌ییرادتامات‌و تیلاو راکنا‌درومرد‌هکی‌تایاور :ذیملت هکی‌فلاتخا‌قبطا‌تسا‌تایروورضل‌ثم‌تایاور‌رظنزا‌هکم‌ییوگبم‌ینابوتم‌تروصنیارد ،دناهدزدیحوت‌هب هدعکیو تسا‌تایرظنزا‌هکلبتسیندتایروورضزا‌هکم‌ییوگی‌م‌هلئسم‌نیا‌رد‌تسه‌نامل‌ّتیـ .دنسرب‌نآ‌هبدنتسناوتن

.دهدی‌مذنتسل‌ها‌رفکه‌بم‌کحی‌سکاذل‌تـ .تسا‌ب‌هذم‌راکنا ،ن‌ید راکنا :داتسا

!؟روطچه‌عیشی‌لو تسا‌هدشذم‌امتتسل‌ها‌یارب‌تّجح :ذیملت

ه‌عیشتامّلسم‌ءزج ،هلبـ .تسینتامّلسم‌ءزج‌نیا‌هکدوشی‌م‌مولعم‌سپ .تسا‌نیا‌رد‌تبحص :داتسا تسای‌سکنامل‌ثم‌نیا ،دنکتامات‌راکنا‌و ددرگبی‌اه‌عیشرگا‌لاحا .تـ .تسین‌ید‌نامّلسم‌ءزجی‌لو تسا .تسا‌هدرکتبوبنراکنا‌هک

؟دوشیم باسح دترم ءزجس پ :نذیملت

!دصردصد ،هلب :داتسا

اللهم صل علی محمد و آل محمد